ممکن است واقعیت ظاهری برای مومنان به گونه‌ای باشد که گویی به بن‌بست رسیده‌اند و هیچ راه گریز و رهایی برای آنان نیست؛ زیرا محاسبات مبتنی بر مبانی و اصول ظاهری و واقعیت‌های آن، چیزی جز بن‌بست نشان نمی‌دهد؛ اما از نظر قرآن، اگر به حقیقتی چون «معیت» خدا با مومنان توجه و در محاسبات دیده شود، آشکار می‌شود که هرگز بن‌بستی برای مومنان نیست؛ بلکه در همان جایی که همه نشانه‌ها بیانگر بن‌بست است، با امدادهای غیبی الهی، چنان گشایشی ایجاد می‌شود که به مخیله هیچ کس نمی‌آید. پس برای مومنان هیچ بن‌بستی نیست، بلکه چنان‌که قرآن بیان می‌کند بن‌بست تنها برای کافران و منافقانی است که فقط به اسباب ظاهری دل بسته‌اند.
نویسنده در مطلب حاضر ضمن تبیین این حقیقت به برخی گزارش‌های قرآنی در این باره اشاره کرده است.

مومن بن‌بست ندارد

سیدجعفر سلطان‌محمدی

معیت خاص خدا با مومنان

هستی چیزی جز ظهور انوار صفات الهی نیست.(نور، آیه ۳۵) همه هستی مظاهر الهی و شئونات وجودی اوهستند، به طوری که جدایی خلق از خالق به هیچ وجه معنا ندارد و ملکوت هر مخلوقی خالق است. از همین رو در آیات قرآن همه هستی به عنوان «آیات الله» معرفی شده‌اند. این بدان معنا است که مخلوقات نمی‌توانند از خالق خویش جدا باشند و بی‌او بقایی داشته باشند. پس همان طوری یک لامپ در همه لحظات برای روشنایی خود به منبع انرژی وابسته است تا روشن بماند، هر آفریده و مخلوقی به یک معنا چنین نسبتی با خدا دارد؛ لذا مخلوقات از یک فقر ذاتی برخوردارند و همان طوری که در ایجاد به خدای غنی حمید وابسته هستند، در بقای خویش نیز این‌گونه هستند. بنابراین، گفته می‌شود که انسان فقیر ذاتی است که بدون خدای غنی ذاتی در وجود و بقا دائم به او وابسته است.(فاطر، آیه ۱۵) البته نسبت خالق و مخلوق قوی‌تر از این نسبت است؛ چرا که همه هستی مظاهر وجودی انوار صفات و اسمای الهی هستند و جزو شئونات وجودی او محسوب می‌شوند و خدای غنی حمید همواره با هر مخلوقی است. این همراهی تا جایی است که قیام وجودی و بقایی مخلوق به او وابسته است. همان خدایی که از هرمخلوقی به خودش نزدیک تراست؛ چرا که خدا اصل و مخلوق فرع و شاخه‌های اوست؛ از این رو نسبت میان خالق ومخلوق چنان زیاد است که گاه از آن به «حبل الورید» تعبیر می‌شود که به بقای موجود زنده به آن است.(ق، آیه ۱۶)

به هر حال، معیت خدا با همه هستی یک اصل بنیادین است. از این معیت به معیت قیومی تعبیر می‌شود که قیام وجودی هر مخلوقی را بیان می‌کند. این نسبت به‌صراحت در قرآن با جمله «هومعکم» بیان شده است.(حدید، آیه ۴) پس خدا همه هستی را پر کرده و به عنوان «صمد» جایی را خالی نگذاشته است.(توحید، آیه ۲) هر جا بنگریم «وجه‌الله» را می‌یابیم؛ زیرا هر مخلوق و آیه‌ای از مخلوقات و آیات الهی، «وجه الله» است.(۱۱۵)

از طرف دیگر خدای سبحان افزون بر معیت قیومی که با همه هستی دارد، یک معیت خاص با مومنان دارد. این معیت خاص با مومنان به معنای همراهی در همه عرصه‌های زندگی است به طوری که خدا دمی از مومنان غافل نیست و درهمه شرایط با آنان به عنوان «ولایت» و «نصرت» همراه است. پس به سبب آنکه مومنان همواره ذاکر خدا و یاریگر دین او هستند، خدا نیز از باب ولایت و نصرت خاص با آنان همراه بوده و معیت دارد. این‌گونه است که به آنان از باب ولایت و نصرت یاری می‌رساند و در برابر دشمنان «خوان کفور» (خیانتکار ناسپاس)، از آنان دفاع کرده و دشمنان را به اشکال گوناگون از جمله باانداختن رعب در دلهایشان فراری می‌دهد.(آل عمران، آیه ۱۵۰ و ۱۵۱؛ انفال، آیه ۴۰؛ حج، آیات ۳۸ و ۷۸؛ حدید، آیه ۱۵؛ بقره، آیه ۲۸۳؛ توبه، آیات ۵۱ و ۵۲)

از نظر آموزه‌های قرآن، معیت خاص خدا با مومنان جلوه‌ها و آثاری دارد که از مهم‌ترین آنها رهایی از هر بن‌بستی است؛ به این معنا که ممکن است در ظاهر و بر اساس محاسبات و واقعیت‌های ظاهری، بن‌بستی در برابر مومنان باشد، اما حقیقت امر چیز دیگری است؛ زیرا با وجود معیت خاص خدا با مومنان دیگر جایی برای بن‌بست نمی‌ماند. خدا بارها گزارش‌هایی از این حقیقت بیان کرده تا مومنان نسبت به معیت خاص خدا ایمان بیاورند.

گزارش‌های قرآن از معیت خاص خدا

خدای سبحان در قرآن گزارش‌هایی را درباره معیت خاص خدا با مومنان به‌ویژه در شرایط سخت که در ظاهر و حتی در واقع و طبق محاسبات علمی ظاهری «بن‌بست» است، به فریاد مومنان رسیده و آنان را از بن‌بست نجات داده است.

از جمله گزارش‌های قرآنی می‌توان به وضعیت پیامبر(ص) در هنگام هجرت به مدینه اشاره کرد. در هنگام هجرت، دشمنان آگاه شده و خواستند تا ایشان را در «لیله المبیت»، نیمه شب در بستر بکشند. امیرمومنان(ع) در بستر ایشان خوابید و پیامبر(ص)گریخت. دشمنان او را تعقیب کردند. او با ابوبکر به غاری پناه بردند. دشمنان به در غار رسیدند. در این‌جا بود که خدا به امداد غیبی دشمنان را نابینا کرد تا نتوانند پیامبر(ص) را ببینند؛ پس پرده بردیدگان آنان انداخت و آنان ایشان را نتوانستند ببینند و از آنجا دور شدند. خدا گزارش می‌کند که پیامبر(ص) به ابوبکر که ترسیده بود و گمان داشت به‌یقین در «بن‌بست» هستند و دستگیر و کشته می‌شوند، می‌فرماید: لا تحزن ان الله معنا؛اندوهگین مباش، خدا با ماست. (توبه، آیه ۴۰)

پس خدا آرامش را بر دل پیامبر(ص) انداخته بود و او را با لشکریانی تایید کرد که دیگران نمی‌دیدند.(همان) دشمنان کور بودند وپرده بر دیدگانشان بود؛ چرا که سدهای الهی از پیش و پس، آنان را فراگرفته بود و قدرت بصیرتشان سلب شده بود؛ این اصل در همه جا علیه دشمنان به کار می‌رود تا خوار و ذلیل شوند و از عزت الهی دور گردند و مومنان بدان مورد تایید الهی قرار گیرند.(یس، آیه ۹)

همچنین خدا در قرآن گزارش کرده که وقتی حضرت موسی(ع) با حدود پانصد هزار نفر از یهودیان تحت استثمار فرعون به سمت فلسطین گریختند، دشمنان آگاه شده و لشکری بزرگ را بسیج کردند تا به تعقیب مومنان بپردازند. وقتی حضرت موسی(ع) و قومش به ساحل دریا رسیدند، گروهی مرد و زن و پیر و جوان و کودک با اسباب و اثاثیه، خود را در محاصره کامل دیدند. از یک طرف دریای خروشان بود که گذر از آن به‌سادگی شدنی نبود واز سوی دیگر، لشکریان فرعون که به قصد قتل و غارت آمده بودند.

بر اساس محاسبات و واقعیت‌های ظاهری، دیگر جز شکست و نابودی بر مومنان هیچ احتمال دیگری قابل تصور نبود؛ از این‌رو به‌صراحت می‌گویند: انا لمدرکون؛ به‌یقین ما گیر افتادیم و بن‌بست رسیده‌ایم.(شعراء، آیه ۶۱) حضرت موسی(ع) به این حقیقت اشاره می‌کند که در محاسبات خویش افزون بر اسباب و شرایط ظاهری باید خدای مسبب الاسباب را نیز مدّ نظر قرار دهید که به سبب، تاثیر می‌بخشد؛ و گرنه اگر خدا نخواهد حتی اسباب ظاهری تاثیری نخواهد داشت؛ چنان‌که آتش به گلستان سرد و سلام تبدیل شد و کید دشمنان از دست رفت.(انبیاء، آیات ۶۸ تا ۷۰) پس حضرت موسی(ع) با توجه به این حقیقت یعنی معیت خاص خدای مسبب الاسباب می‌فرماید: کلا ان معی ربی سیهدین؛ هرگز گیر نمی‌افتیم و در دست دشمنان نخواهیم افتاد و این‌گونه نیست که ما به بن‌بست رسیده باشیم؛ زیرا همراه من پروردگارم است که به‌یقین مرا هدایت می‌کند.(شعراء، آیه ۶۲) این‌گونه است که خدا فرمان می‌دهد تا با عصا به دریا بزند که برای مومنان راه‌گریز باز شود و فرعونیان در آن غرق شوند.(شعراء، آیات ۶۳ تا ۶۶)

از نظر آموزه‌های قرآن، خدا بارها مومنان به‌ویژه امت پیامبر(ص) را در شرایطی به ظاهر بن‌بست، نجات داده و با امدادهای غیبی آنان را پیروز میدان کرده و فتوحات برایشان رقم زده است. گاه دشمنان را متفرق کرده و گاه با رعب، مومنان را نصرت فرموده و گاه دیگر فرشتگان را به جنگ دشمنان فرستاده است.(توبه، آیات ۲۵ و ۲۶؛ حشر، آیه ۲؛ انفال، آیات ۹ و ۱۰؛ احزاب، آیه ۲۲)

شرایط ظاهری بن‌بست و چرایی آن

گزارش‌های قرآنی حاکی از این است که بارها مومنان در شرایطی قرارگرفته‌اند که به ظاهر بن‌بست است و براساس محاسبات بلکه واقعیت‌های ظاهری خارجی، بن‌بست و شکست برای مومنان و امت اسلام قطعی است. پرسش این است که چرا خدا مومنان را در چنین شرایطی قرار می‌دهد تا جایی که نه تنها کافران و منافقان، بلکه حتی مسلمانان (البته نه مومنان) به این نتیجه می‌رسند که در اینجابن‌بستی برای مومنان و امت اسلام است؟ چرا باید شرایط به گونه‌ای رقم بخورد که منافقان و جریان نفوذ، بگویند که وعده‌های پیامبر(ص) غرور و فریب است(احزاب، آیه ۱۲) و مومنان و مسلمانان به سبب همین غرور و فریب،خود را در شرایطی قرار داده‌اند که بن‌بست و شکست است.

در حقیقت چرا باید خدا مومنان را در شرایطی به ظاهر بن‌بست قرار دهد، تاجایی که منافقان با تبلیغات مسموم خویش، به امت القای وجود بن‌بست کرده و آنان را سرزنش کنند و سست ایمان‌ها و مسلمانان معمولی را به شک و تردید در حقانیت اسلام و پیامبر(ص) بیندازند و حتی رهبران و مومنان را تهدید کنند که به‌زودی عزیزان شما ذلیل و خوار می‌شوند و ما عزتمندانه به حکومت و حاکمیت دست می‌یابیم و شما را نیست و نابود می‌کنیم؟(احزاب، آیات ۱۲ و ۱۳)

به سخن دیگر، فلسفه قرارگیری امت اسلام و مومنان در شرایط سخت به ظاهر بن‌بست چیست؟ چرا باید شرایط به گونه‌ای رقم بخورد که دشمنان اسلام و مومنان گستاخ شده و دست به هر جنایتی بزنند و شایعاتی را منتشر کنند که دل بسیاری از مردمان به‌ویژه سست ایمان‌ها را خالی می‌کند و با اراجیف خبری خویش لرزه به جان و امنیت مردم می‌اندازند؟ (احزاب، آیات ۵۹ و ۶۰)

از نظر قرآن، فلسفه و چرایی این شرایط به ظاهر بن‌بست برای امت اسلام و مومنان بنا به عللی است که یکی از مهم‌ترین آنها دیدن امدادهای غیبی الهی و درک آن به شکل عینی و واقعی است؛ زیرا اگر مومنان در شرایط عادی باشند و بر اساس محاسبات عادی و ظاهری، همه چیز به نفع مومنان باشد، معیت خاص خدا و امدادهای غیبی الهی در قالب نصرت و ولایت، ظهور و بروز نمی‌کند و مومنان و دشمنان از جایگاه ایمان و مومنان در پیشگاه خدا آگاه نمی‌شوند.

در حقیقت قرارگیری مومنان در شرایطی به ظاهر بن‌بست، موجب می‌شود تا با امدادهای غیبی پس از آن، نه تنها بر ایمان مومنان افزوده شود و آنان به وعده‌های ولایت و نصرت الهی باور کنند (احزاب، آیه ۲۲)؛ بلکه کافران و منافقان و سست ایمان‌ها نیز به این حقیقت آگاه شوند که خدا با مومنان است و معیت خاص خدا موجب می‌شود که آنان هرگز به بن‌بست نرسند؛ زیرا وقتی کافران و منافقان بر این باورند که بر اساس محاسبات ظاهری و واقعیت خارجی، شکست مومنان حتمی است و مومنان در بن‌بست قرار دارند، گستاخ می‌شوند و حملات نهان خویش را آشکار می‌سازند و خود را رسوای عام و خاص می‌کنند و نشان می‌دهند که دشمنی دارند و اگر تاکنون نهان‌کاری کرده‌اند، الان در شرایط بن‌بست ظاهری مومنان، به آنان حمله می‌کنند و نیات شوم و پلید خویش را آشکار می‌سازند.

دراین شرایط است که مومنان نه تنها دشمنان خویش از درون و برون را می‌شناسند و دوستان خود را می‌یابند، بلکه وقتی با امدادهای غیبی الهی از بن‌بست ظاهری رهایی می‌یابند، دشمن به حمایت الهی آنان اگر باور نکند، دست کم هراسان می‌شود و دیگر جرئت حمله آشکار را به خود نمی‌دهد.

به سخن دیگر، می‌توان فلسفه قرارگیری مومنان در شرایط به ظاهر بن‌بست و شکست را در اموری چند دانست از جمله ازدیاد ایمان مومنان به وعده‌های الهی و معیت خاص خدا (احزاب، آیه ۲۲)، رسوایی منافقان و دشمنان (احزاب، آیه ۱۲ و ۱۳ و ۵۹ و ۶۰) و رعب و وحشت آنها نسبت به مومنان، زیرا آنان هر چند که به امدادهای غیبی الهی باور ندارند، ولی به این نتیجه می‌رسند که نباید در محاسبات خود تنها به داده‌های ظاهری بسنده کرد؛ بلکه ممکن است چیزهایی در اختیار مومنان باشد که آنان در محاسباتشان مد نظر نگرفته‌اند؛ این چیزهای دیگر که برای آنان ناشناخته است، خود موجب رعب آنان می‌شود تا نه تنها دست از تعرض بردارند بلکه با احتیاط بیشتر نسبت به داده‌های اطلاعاتی واکنش نشان دهند و به آن بسنده نکنند و خود را در شرایطی قرار ندهند که دشمنی مومنان برانگیخته و مشکلاتی برای آنان ایجاد شود.(حشر، آیه ۲؛ انفال، آیه ۶۰)

در حقیقت هر چند که نفرات و تجهیزات مومنان و مسلمانان موجب ترس و رعب دشمنان می‌شود، ولی آنان خود گرفتار رعبی هستند که دلیل و خاستگاه آن را نمی‌دانند و نمی‌شناسند؛ از این رو نه تنها نهان‌کاری می‌کنند، بلکه گاه از ترس، پناهگاه‌های امن خویش را نیز به دست خویش نابود می‌کنند؛ زیرا احتمال می‌دهند که یا به دست مومنان افتد یا احتمال می‌دهند که موجب خشم مومنان شده و آنها را تحت حملات خویش قرار دهند.(حشر، آیه ۲)

بنابراین، از نظر آموزه‌های قرآن، قرارگیری در شرایط به ظاهر بن‌بست دارای فلسفه و اهدافی است. لذا مومنان باید بدانند که همواره ممکن است آنان در چنین شرایطی قرار گیرند تا حقیقت از ابعاد گوناگون برای مومنان و دشمنان داخلی و خارجی و مردم به ظاهر مسلمان و سست ایمان آشکار شود و آنان دست خدا را ببینند که به اشکال گوناگون ظاهر می‌شود و جنود الهی که بی‌شمار و در همه جا هستند خودنمایی کنند و مومنان را دلگرم ودشمنان را با رعب‌گریزان نمایند.

بنابر آنچه گفته شد با قاطعیت می‌توان گفت مومنان هرگز در بن‌بست نیستند و کسانی که می‌گویند: امت اسلام و مومنان به بن‌بست رسیده‌اند، باید همچون امام خمینی(ره) به ایشان گفت: «خودتان به بن‌بست رسیده‌اید»؛ زیرا بر اساس تعالیم قرآن مومنان هرگز به بن‌بست نمی‌رسند و دست خدا از جایی که به محاسبه در نمی‌آورند، بیرون آمده و مومنان را نصرت می‌دهد و ولایت الهی را این‌گونه به نمایش می‌گذارد و دشمنان به‌ویژه منافقان داخلی را رسوا می‌سازد؛ همانانی که در شرایط به ظاهر بن‌بست، چهره نفاق کنار زده و طرح براندازی را رونمایی کرده و خروج مومنان از حکومت و حاکمیت را به زبان و بنان گفتند و نوشتند و با ترور و جنایت و تخریب و آشوب و اراجیف خبری و شایعات بی‌پایه تزلزل در دل سست ایمان‌ها و توده‌های مسلمان افکندند؛ اما اینک با امدادهای غیبی رسوا شدند و به جای عزت دروغینی که در سایه شیاطین استکباری می‌جستند خود به ذلت گرفتار شدند و مومنان به عزت رسیدند؛ چرا که عزت تنهابرای خدا و پیامبر(ص) و مومنان است. (منافقون، آیات ۷ و ۸)

> **می‌توان فلسفه قرارگیری مومنان در شرایط به ظاهر بن‌بست و شکست را در اموری چند دانست از جمله ازدیاد ایمان مومنان به وعده‌های الهی و معیت خاص خدا، رسوایی منافقان و دشمنان و رعب و وحشت آنها نسبت به مومنان، زیرا آنان هرچند که به امدادهای غیبی الهی باور ندارند، ولی به این نتیجه می‌رسند که نباید در محاسبات خود تنها به داده‌های ظاهری بسنده کرد؛ بلکه ممکن است چیزهایی در اختیار مومنان باشد که آنان در محاسباتشان مد نظر نگرفته‌اند.**

> **خدای سبحان افزون بر معیت قیومی که با همه هستی دارد، یک معیت خاص با مومنان دارد. این معیت خاص با مومنان به معنای همراهی در همه عرصه‌های زندگی است به طوری که خدا دمی از مومنان غافل نیست و درهمه شرایط با آنان به عنوان «ولایت» و «نصرت» همراه است. پس به سبب آنکه مومنان همواره ذاکر خدا و یاریگر دین او هستند، خدا نیز از باب ولایت و نصرت خاص با آنان همراه بوده و معیت دارد.**

> **از نظر آموزه‌های قرآن، معیت خاص خدا با مومنان جلوه‌ها و آثاری دارد که از مهم‌ترین آنها رهایی از هر بن‌بستی است؛ به این معنا که ممکن است در ظاهر و بر اساس محاسبات و واقعیت‌های ظاهری، بن‌بستی در برابر مومنان باشد، اما حقیقت امر چیز دیگری است؛ زیرا با وجود معیت خاص خدا با مومنان، دیگر جایی برای بن‌بست نمی‌ماند. خدا بارها گزارش‌هایی از این حقیقت بیان کرده تا مومنان نسبت به معیت خاص خدا ایمان بیاورند.**

نجات از عذاب در واپسین لحظه

محمدصادق پاشازاده

شاید بارها داستان حر بن یزید ریاحی را شنیده و یا خوانده باشید. هر گاه بخواهند نمونه‌ای از کسانی را معرفی کنند که در دم آخر از شقاوت ابدی رهایی یافته است، به حربن یزید ریاحی مثال می‌زنند.

قوم حضرت یونس(ع) که در سرزمین نینوا در عراق می‌زیستند، تنها قومی هستند که در آخرین لحظات ایمان می‌آورند و عذابی که بر ایشان نازل شده بود، رفع می‌شود و حتی وسایل آسایش و آرامش دنیوی آنان فراهم می‌آید. نویسنده در این مطلب به واکاوی این رخداد مهم و تحلیل و تبیین قرآن از آن و اینکه راهکار دفع عذاب حتمی چیست پرداخته است.

***

مصونیت از عذاب

عذاب‌های الهی در دنیا و آخرت، به علل و اهداف گوناگونی تحقق می‌یابد. بخشی از عذاب‌های الهی برای تنبیه و هشدارباش است. این‌گونه عذاب‌ها را گاه به بلاء تعبیر می‌کنند. هر کسی در زندگی‌اش، هر ازگاهی دچار مشکلات و سختی‌هایی می‌شود که از آن به بلاء یاد می‌کنیم. در برخی از روایات معتبر بر این نکته توجه داده شده که «البلاء للولاء» یعنی هر که مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند؛ زیرا این دسته از عذاب‌ها و بلایا، برای بیدارباش و هوشیاری داده می‌شود و نوعی تنبیه به شمار می‌آید.

اما بخشی از عذاب‌های الهی، در قالب مجازات و عقوبت است؛ یعنی پس از اینکه به انسان اتمام حجت شد، برای ایجاد درد شدید و رنج، او را به اموری گرفتار می‌کند که می‌توان از آن به شکنجه‌های الهی یاد کرد. واژه عذب در زبان عربی، به معنای شیرینی و لذت است؛ ولی وقتی از تعذیب سخن به میان می‌آید در حقیقت به معنای گرفتن لذت و شیرینی از شخص است. به این معنا که آن عذب و شیرینی را با تنبیه از او می‌گیرند و این‌گونه شخص خاطی را با مجازات و عقوبت می‌کنند.

عذاب‌های الهی در دنیا نسبت به عذاب‌های اخروی بسیار کم اهمیت است؛ زیرا ظرفیت دنیا آن‌قدر محدود است که نمی‌توان شخص را به گونه‌ای شکنجه و عذاب کرد که مناسب با افکار و اعمال وی باشد. با این همه، همین عذاب‌های دنیوی بسیار درد آور و رنج آور می‌باشد.

هر کسی می‌کوشد تا به هر روشی شده از عذاب‌های الهی در امان ماند. خداوند نیز برای در امان ماندن انسان و جامعه از عذاب‌های الهی راهکارهایی را بیان کرده که از جمله آنها می‌توان به ایمان(نساء، آیه ۱۴۷ و نیز یونس، آیه ۹۸)، اطاعت از خدا(ابراهیم، آیه ۴۴)، اطاعت از پیامبران(همان)، اطاعت از آموزه‌های وحیانی از جمله قرآن(زمر، آیه ۵۵)، استغفار (مائده، آیات ۷۴ و ۷۵)، توبه(همان)، انابه(زمر، آیه ۵۴)، تقوا(اعراف، آیه ۹۶)، تسلیم (زمر، آیه ۵۴)، دعا (بقره،آیه ۲۰۱)، عمل صالح(کهف، آیات ۸۷ و ۸۸)، احسان(زمر، آیه ۵۸) و نهی از گناه(اعراف، آیات ۱۶۴ و ۱۶۵)اشاره کرد. این امور موجب می‌شود تا انسان و جامعه در مصونیت کامل از عذاب قرار گیرند.

قوم یونس، جامعه‌ای ایمانی

قوم یونس(ع) در شهر نینوا واقع در سرزمین موصل عراق ساکن بودند. پیامبر این قوم حضرت یونس(ع) بود که در آغاز با او مخالفت کرده و به تکذیب او می‌پردازند. آن حضرت(ع) به آنان وعده نزول عذاب داد و خود از شهر بیرون رفت.

آنان روز سوم نشانه‌های عذاب را دیدند و با اظهار ایمان و نیت خالص توبه کردند. خداوند بر اینان رحم کرد و دعایشان را مستجاب نمود و عذاب را از آنان برداشت.

خداوند حضرت یونس(ع) را پس از تنبیه در شکم نهنگ به ساحل افکند و با رویاندن کدو بنی او را تحت حمایت گرفت تا سلامت خویش را باز یافت. آن‌گاه بار دیگر آن حضرت(ع) را به سوی قومش فرستاد و آنها به او ایمان آوردند و خدا با موهبت‌ها و نعمت‌هایش آنان را تا آخر عمر بهره مند کرد.(معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۳۹؛ مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۲۰۴ و المیزان، ج ۱۷، ص ۱۶۶)

از نظر جمعیتی، این قوم بیش از صد هزار نفر بودند(صافات، آیات ۱۳۹ و ۱۴۷) اینان در کنار رودخانه زندگی می‌کردند و از همه گونه نعمت‌ها بهره مند بودند. حضرت یونس(ع) مردم را به‌پرستش و عبادت خداوند دعوت می‌کند ولی این مردم به انکار و تکذیب وی می‌پردازند. تلاش‌های آن حضرت(ع) برای هدایت این مردم به نتیجه‌ای نمی‌رسد و آن حضرت از ایمان‌آوری آنان مایوس و نومید و خشمگین می‌شود و آنها را به عذاب استیصال نفرین می‌کند(یونس، آیه ۹۸) و بی‌آنکه فرمانی از خداوند صادر شده باشد، از شهر خارج می‌شود؛ زیرا می‌دانست که نفرین او اجابت می‌شود و می‌بایست از شهر خارج شود تا گرفتار عذاب نشود. اما چون این خروج بی‌اذن و فرمان الهی بود، خود گرفتار می‌شود.(قلم، آیه ۴۸ و صافات، آیات ۱۳۹ و ۱۴۰ و انبیاء، آیه ۸۷)

در روایتی امام باقر(ع) علت خشمگین شدن حضرت یونس(ع) را اعمال قومش می‌داند(تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۵۱، حدیث ۱۴۱)این بدان معناست که قوم یونس(ع) چنان در کفر و عناد لجاجت می‌ورزیدند که موجبات خشم و غضب پیامبری را فراهم می‌آورند که انسان‌های بسیار صبور و بردبار هستند و هدف زندگی خویش را هدایت مردمان و رهایی قوم خود قرار داده‌اند. خداوند در آیه ۸۷ سوره انبیاء در بیان علت فرار کردن یونس(ع) از میان قومش را اذیت و آزارهای بسیار قوم بیان می‌کند. همین کفر و تکذیب و لجاجت و اذیت و آزارهای قوم موجب می‌شود تا پیامبرشان تقاضای عذاب استیصال کند و از میان ایشان بیرون رود. (یونس، آیه ۹۸)

از جمله حضرت یونس که می‌فرماید: انی کنت من الظالمین، بر می‌آید که او بسیار تحت فشار و اذیت و آزار بوده به گونه‌ای که این آزارها برای او غیر قابل تحمل شده بود، ولی از آنجا که مامورهدایت قوم بوده است، می‌بایست همه اذیت و آزارها را تحمل می‌کرد و صبر و بردباری پیشه می‌گرفت، ولی این کار را نکرد. از این رو، خود را سزاوار سرزنش می‌دانست که بر خود ستم روا داشته و صبر و شکیبایی در برابر آزار و اذیت‌های قوم در پیش نگرفته است.(الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۰، ص ۲۳۱)

با خروج آن حضرت(ع) از میان قوم و آشکار شدن نشانه‌های عذاب، مردم پشیمان شدند از اینکه دعوت پیامبرشان را نپذیرفتند. لذا توبه کرده و به خدا ایمان آورده و دست به دعا و تضرع به سوی خداوند بلند کردند و راه نجات و رهایی خویش را خواستند. این‌گونه شد که بدا حاصل شد و عذاب از ایشان برداشته شد.

خداوند به‌صراحت علت برداشته شدن عذاب از قوم یونس(ع) را ایمان آنان بیان می‌کند و می‌فرماید: فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ؛ چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سودبخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین لحظه] ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم..(یونس، آیه ۹۸)

در کتب تفسیر آمده است که قوم یونس(ع) با وعده عذاب از سوی پیامبرشان نشانه‌های عذاب الهی را مشاهده کردند، از این رو به فکر چاره افتادند و به نزد عالمی رفتند که در میان ایشان بود و از او یاری خواستند و آن عالم ایشان را به توبه و ایمان فرا خواند.

نام این عالم «روبیل» بود که یکی از تربیت یافتگان در مکتب حضرت یونس(ع) است. در روایت، از روبیل به «عالم» یاد شده است. همچنین در روایات آمده است که قوم یونس(ع) وقتی آثار عذاب الهی را مشاهده کردند، به سوی او رفتند و گفتند: «ای روبیل! تو مرد عالم و حکیمی هستی و ما به رفتار خود با نبی خدا آگاهیم و از آن پشیمانیم. حال که پیامبر خدا از میان ما رفته است، هر چه تو بگویی، انجام خواهیم داد».

روبیل به آنان گفت: «نظر من این است که هنگام طلوع فجر، کودکان خود را از مادران آنان جدا کرده، بالای کوه روید و هنگامی که آفتاب طلوع کرد، اگر باد زرد را مشاهده کردید، صدای خود را به ناله و تضرع بالا برید و کوچک و بزرگتان باگریه و ناله، به سوی او توبه و استغفار کنید. ازگریستن خسته نشوید و پیوسته در تضرع و ناله باشید، تا خدا این عذاب را از شما بازدارد».

قوم یونس(ع)، از ابتدای صبح به دستورات عالم قوم عمل کردند. دعاهایشان مستجاب گردید و توبه شان قبول شد. خداوند به ملک مقرب خود، اسرافیل فرمود: «من خدای توبه پذیر و مهربان هستم و توبه ایشان را قبول کردم؛ اما چون به پیامبر خود وعده عذاب داده‌ام،ای اسرافیل! عذاب را از ایشان برگردان؛ چون یونس(ع) از من عذاب خواست و از من نخواست که آنان را هلاک کنم؛ پس آن عذاب را بر کوه‌های اطراف آنان بفرست». اسرافیل همان گونه عمل کرد. قوم یونس(ع) که مشاهده کردند عذاب خدا از آنان باز گردانده شد، خدا را سپاس گفته و به خانه‌های خود بازگشتند. (تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۳۳)

بر اساس روایتی از امام صادق(ع) در علم خدا چنین بوده است که عذاب را از آنان به سبب توبه و ایمان ایشان برمی دارد و این را به حضرت یونس(ع) خبر نداده بود تا اینکه در شکم ماهی، آن حضرت با اخلاص خداوند را عبادت کرده و استغفار و توبه نمود و مستوجب ثواب و کرامت خداوند شد.(المیزان، ج ۱۷، ص ۱۷۹ و علل الشرایع، صدوق، ج ۱، ص ۷۷، حدیث ۱)

در حقیقت آنچه موجب شد تا قوم یونس از عذاب استیصال برهند، ایمان آنان در آخرین لحظات بود (یونس، آیه ۹۸) و پس از ایمان و توبه و رهایی از عذاب استیصال، حضرت یونس دوباره ماموریت می‌یابد تا به سوی آنان برود(صافات، آیات ۱۳۹ و ۱۴۷ و ۱۴۸)

پس از بازگشت حضرت یونس(ع) مردم از ایمان خویش بهره‌مند شدند و خداوند همه امکانات دنیوی و آسایش را در اختیار این قوم گذاشت و آنان از همه برکات الهی بهره‌مند شدند.(یونس، آیات ۹۸ و نیز صافات، آیات ۱۳۹ و ۱۴۷ و ۱۴۸)

خداوند در آیاتی از جمله آیه ۹۶ سوره اعراف می‌فرماید: و لو انّ اهل القری امنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الارض؛ اگر مردمان آبادی‌ها به خدا ایمان آورند و تقوا پیشه کنند هر آینه ما برکات آسمان و زمین را بر اینان باز می‌کنیم.

این بدان معناست که جامعه ایمانی نه تنها از عذاب الهی در امان خواهد ماند، بلکه از همه برکات زمین و آسمان ازجمله آسایش و آرامش بهره خواهد جست و برکات مادی و معنوی نصیب آن می‌شود.

نقش اصلاحات واقعی در رفع عذاب و جلب نعمت

از آنچه بیان شد این معنا به دست می‌آید که اصلاح نابسامانی‌های جامعه دارای دو کارکرد رفع عذاب و جلب منفعت می‌شود. از این رو خداوند در آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره هود به‌صراحت به نقش اصلاحات و مصلحان اشاره می‌کند و می‌فرماید که اقدامات اصلاحی مصلحان و جامعه موجب می‌شود تا عذابی بر جامعه‌ای نازل نشود و یا اگر نزولی اتفاق افتاد از آن جلوگیری شود و حتی منفعت و نعمت به سوی آن‌جامعه بازگردد. از نظر خداوند کفر و شرک،ظلم بزرگ شمرده می‌شوند(لقمان، آیه ۱۳) وهمان گونه که ظلم و فساد در زمین و در میان افراد جامعه و تعدی به حقوق دیگران، ظلم است، کفر و شرک نیز ظلم دانسته شده است. بنابراین، نمی‌توان مدعی شد که جامعه با کفر باقی می‌ماند ولی با ظلم باقی نمی‌ماند؛ زیرا از نظر قرآن و آموزه‌های وحیانی کفر و شرک نیز ظلم و از مصادیق آن است. بر این اساس همان‌گونه که ظلم ظاهری چون فساد و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران و سلب حقوق مردمان، ظلم و ستم است و جامعه با آن فرو می‌پاشد و از نعمت آسایش و آرامش محروم می‌شود، همچنین با کفر و شرک نیز جامعه نابود می‌شود، زیرا این نیز مصداقی از ظلم است و از نظر قرآن، هرگونه ظلمی موجب فروپاشی جامعه و نزول عذاب و رفع نعمت می‌شود.

بنابراین، از نگاه قرآن برای اینکه جامعه از عذاب‌های الهی رهایی یابد و نعمت آسایش وآرامش به سوی آن جلب شود، می‌بایست به اصلاح هرگونه فساد و ظلم و تعدی در حوزه اعتقادی و رفتاری اقدام کند؛ چرا که کفر و فجور، هر دو ظلم و ستمی است که باید از آن دوری گزید. (نوح، آیه ۲۹)

اصولا خداوند هیچ‌گاه جامعه‌ای که در پی اصلاحات اعتقادی و رفتاری است و از فساد و ظلم پرهیز می‌کند، عذاب نمی‌کند، بلکه تمامی نعمت‌ها را بهره آنان می‌کند تا در آسایش و آرامش قرارگیرند. (هود، آیات ۱۱۶ و ۱۱۷) بنابراین، تفاوتی میان کفر و ظلم نیست، چرا که هر دو عاملی در خشم الهی و نزول عذاب خداوندی است و جامعه همان‌اندازه که با ظلم رفتاری در معرض تهدید و نابودی است با کفر و شرک هم که خود نوعی ظلم عظیم است، دچار فروپاشی و نابودی می‌شود.

خداوند جامعه ایمانی را مورد توجه قرار می‌دهد و همه نعمت‌ها را نصیب آنان می‌کند، چنان‌که ملت و جامعه‌ای که در پی اصلاحات و دوری از هرگونه فساد و ظلم اعتقادی و رفتاری هستند، مورد توجه قرار می‌دهد و عذاب را از آنها بر می‌دارد و نعمت‌ها را نصیبشان می‌کند.

> **هر کسی می‌کوشد تا به هر روشی شده از عذاب‌های الهی در امان بماند. خداوند نیز برای در امان ماندن انسان و جامعه از عذاب‌های الهی راهکارهایی را بیان کرده که از جمله آنها می‌توان به ایمان، اطاعت از پیامبران، اطاعت از آموزه‌های وحیانی از جمله قرآن، استغفار، توبه، انابه، تقوا، تسلیم، دعا، عمل صالح و نهی از گناه اشاره کرد. این امور موجب می‌شود تا انسان و جامعه در مصونیت کامل از عذاب قرار گیرند.**

> **از نگاه قرآن برای اینکه جامعه از عذاب‌های الهی رهایی یابد و نعمت آسایش و آرامش به سوی آن جلب شود، می‌بایست به اصلاح هر گونه فساد و ظلم و تعدی در حوزه اعتقادی و رفتاری اقدام کند؛ چرا که کفر و فجور هر دو ستمی است که باید از آن دوری گزید.**

چراغ راه

آموزه‌های وحیانی، دوای دردهای انسان

قال الامام علی(ع): «الا ان فیه علم مایاتی، و الحدیث عن الماضی، و دواء دائکم و نظم ما بینکم».

امام علی(ع) فرمود: بدانید! که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته است. شفادهنده دردهای شما و سامان‌دهنده امور فردی و اجتماعی شما است. [1]

۱- نهج‌البلاغه- خطبه ۱۵۸

حکایت خوبان

نور قرآن داروی شفابخش بیماران روحی

امام علی(ع) می‌فرماید: قرآن را فرا گیرید که آن نیکوترین سخن است و به فهم عمیق آن دست یابید که آن مایه خرمی و خوشی دل‌ها است و از نور آن شفا بجویید که آن شفای بیماری‌های روحی است و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین قصه‌ها است و کسی که به علم خویش عمل نکند، همانند نادان سرگردانی است که به هوش نمی‌گراید و چون عالم است، حجت بر او گران‌تر و حسرت او بیشتر و ملامت و سرزنش او در پیشگاه خدای سبحان بیشتر است.» [1]

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۱۰

پرسش و پاسخ

عدم امکان تربیت انسان بدون وحی

پرسش:
آیا انسان بدون آموزه‌های وحیانی می‌تواند خود را تربیت نماید؟
پاسخ:

سؤال اصلی در واقع این است که آیا انسان به کمک نیروی عقل و اندیشه و دانش خود، بی‌آنکه از تعالیم آسمانی و عالم وحیانی مددی بگیرد، قادر به تربیت حقیقی خویش و ایجاد اخلاق فاضله است یا نه؟ به عبارت دیگر آیا تربیت واقعی انسان از عهده خود او، منهای تعلیماتی که از طریق وحی آسمانی در اختیار او قرار می‌گیرد ساخته است یا اینکه قطعاً نیازمند مددی از غیب است تا بر انجام این مهم قادر شود و به تربیت و سازندگی شخصیت خویش، آنچنان که شایسته و بایسته است بپردازد؟

ادله نیاز به آموزه‌های وحیانی برای تربیت

۱- ناتوانی از شناخت کامل انسان

پر واضح است که تربیت و پرورش انسان و سوق دادن او به سوی کمالات در درجه اول در گرو شناخت دقیق و آگاهی کامل او و به تمامی استعدادها و نیروها و زوایای وجودی او می‌باشد. تا انسان به طور کامل و صحیح شناخته نشود و نقاط ضعف و قوت او مشخص نگردد، به طور طبیعی نمی‌توان به تربیت و پرورش استعدادهای او پرداخت و او را در جهت رسیدن به کمال مطلوب و تخلق به فضائل انسانی و الهی تربیت نمود.

۲- گستردگی دامنه تربیت انسان

تربیت روحی و اخلاقی انسان بسیار دقیق، فنی و پیچیده است و از عهده دانش و توانایی عقل انسان بیرون است. اولاً روح انسان در نهایت حساسیت و تأثیرپذیری است تا آنجا که از هر عامل کوچکی اثر می‌پذیرد، این آثار گاهی محسوس و گاهی نامحسوس است. ثانیاً عوامل مؤثر در زمینه روحی انسان محدود و معدود نیست، بلکه این عوامل به دو دسته درونی و بیرونی تقسیم می‌شود و بی‌شمار است، ثالثاً اندازه‌گیری میزان تأثیر هر یک از این عوامل از نظر کمیت و کیفیت و اثر آن در تربیت روحی و معنوی انسان و نیز آشنایی با نحوه مقابله با هر یک از آنها امری نیست که در حوزه توانایی عقل انسان باشد. نگاهی به آموزه‌های وحیانی اسلام نشان می‌دهد که این مکتب آسمانی برای هر یک از امور زندگی انسان، حتی جزئی‌ترین آن، دستورالعمل‌های بسیار دقیق دارد تا آنجا که هیچ امری از حیات فردی و اجتماعی انسان از قلمرو تعالیم آسمانی بیرون نمی‌ماند و برای کوچک‌ترین مسائل فکری، عقیدتی، عملی، فردی، اجتماعی، مادی و معنوی دستورالعملهای وسیع و دقیقی ارائه می‌شود.

۳- ایمان به خدا بهترین پشتوانه اخلاق فاضله

بر فرض اگر انسان توانایی شناخت کامل خود و احاطه بر عوامل مؤثر در زمینه فکر و روح خود را می‌داشت و بر کلیه اسرار و رموز تربیت خویش آگاهی داشت، مع‌الوصف بدون تکیه بر پشتوانه‌ای بس نیرومند که بتواند بر امیال سرکش او غالب آید، و او را در پیروزی بر نفس یاری رساند، نمی‌توانست در تربیت و پرورش خود موفق باشد. کشش‌های نفسانی در درون انسان چنان قوی و نیرومند است که غلبه بر آنها غالبا امکان‌ناپذیر است. این کشش‌های درونی هر لحظه اراده انسان را در جهت نفسانیت و خودخواهی‌ها به حرکت درآورده و مدام فکر و نیت او را تحت تاثیر قرار می‌دهند. برای غلبه بر چنان گرایش‌های نیرومند و نفس اماره باید نیروی قوی‌تری در کانون دل انسان ایجاد گردد تا با تکیه بر آن امکان تعدیل این امیال به وجود آید. این نیروی عظیم باطنی چیزی جز ایمان به خدا و آموزه‌های وحیانی نمی‌تواند باشد. و چنین پشتوانه‌ای تنها در مکتب آسمانی وجود دارد. بنابراین بین ایمان به خدا و اخلاق فضیله در انسان رابطه متقابل وجود دارد. اخلاق فاضله و حمیده به وسیله ایمان ضمانت و ایمان نیز به وسیله آن صیانت می‌گردد.

۴- شکست در عرصه انسان‌سازی

تجربیات عملی موجود در فرهنگ‌های غیردینی نیز بیانگر این واقعیت است که انسان و مکتب‌های ساخته و پرداخته علم و اندیشه او ممکن است صنعت و تکنولوژی بیافرینند، اما هرگز نمی‌تواند انسان متعالی بسازد. فرهنگ‌های مادی و غیردینی بر فرض اگر توانسته باشند در یک یا چند جهت محدود انسان‌ها را رشد دهند، اما هرگز نتوانسته‌اند و نمی‌توانند شخصیت‌های تکامل‌یافته‌ای در تمامی ابعاد تربیت کنند! در صورتی که نمونه‌های فراوانی از دست‌پروردگان مکتب وحی در ادوار مختلف وجود داشته‌اند که نه در یک جهت، بلکه در همه جهات به کمال رسیده و در ردیف پیوستگان به حق قرار گرفته‌اند.

سلوک عارفانه

مسلمانان، قرآن را مهجور کردند!

اسلام همه‌چیز برای مسلمین آورده است، همه‌چیز. قرآن در آن همه چیز است. لکن مع‌الاسف ما از آن استفاده نکرده‌ایم، و مسلمین مهجورش کردند. یعنی استفاده‌ای که باید از آن بکنند نکردند، باید مردم را توجه داد، گرایش داد به اسلام. [1]

۱- صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۲۰

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir